

غالب

معناشناسی حق

نگارنده: دکتر محمد سالم محسنی

چکیده

حق واژه‌یی است که در دانش‌های گوناگونی مانند فلسفه، عرفان، کلام، فقه، حقوق، اخلاق و دیگر شاخه‌های علوم انسانی استفاده می‌شود؛ اما از نظر کاربرد اصطلاحی آیا حق در دانش‌های مختلف، معنا و کاربرد یک‌سان دارد یا دارای معانی و اصطلاحات متعدد است؟ از تحقیق و بررسی کاربرد حق در دانش‌های نام‌برده، این نتیجه به دست آمده است که اولاً حق در دو معنای وصفی حق بودن و اسمی حق داشتن قابل دسته‌بندی است؛ معنای نخست در دانش‌های فلسفه، عرفان و کلام کاربرد دارد و معنای دوم در حوزه فقه، حقوق و اخلاق به کار گرفته می‌شود؛ ثانیاً درباره معنا و ماهیت حق در کاربرد حق داشتن نیز تعریف یگانه‌یی وجود ندارد؛ بل که به معانی مختلف از جمله قدرت، اختیار، اراده، منفعت، امتیاز، اختصاص و شایسته‌گی تعریف شده است که از میان آن‌ها، معنای شایسته‌گی به دلیل جامع بودن، موجه‌تر به نظر می‌رسد. در این تحقیق کتابخانه‌یی، جهت رسیدن به هدف، از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده است.

واژه‌گان کلیدی: معناشناسی حق، سلطنت، سود، اختیار، امتیاز،

اختصاص و شایسته‌گی.

مقدمه

حق، اگرچه در ابتدا برای همه آشنا جلوه می‌کند و هر کسی حداقل برخی مصادیق آن را می‌شناسد؛ اما وقتی مسأله چپستی حق و معنا و ماهیت آن مطرح می‌شود، برای همه چنین وضوح و روشنی ندارد. در این جاست که کاربرد واژه حق در دانش‌های مختلف تفاوت پیدا کرده و تعریف‌های مختلف از آن ارائه می‌شود؛ بنابراین، درک معنای حق نسبت به شناخت مصادیق آن دشوارتر بوده و نیاز به تفکر و تأمل بیش‌تر دارد؛ از این‌رو تحقیق حاضر سعی می‌کند با نگاه فلسفی به تعریف و تبیین معنا و ماهیت حق در کاربردهای مختلف آن بپردازد؛ بنابراین، پرسش این خواهد بود که معنا و ماهیت حق چیست؟ آیا حق در هر علمی کاربرد و معنای خاصی دارد یا در همه‌جا به صورت یک‌سان و به یک معنا استفاده می‌شود؟ آن‌چه به اجمال می‌توان گفت این است که: واژه حق در فلسفه، عرفان و کلام که نگاهی هستی‌شناختی، جهان‌شناختی، خداشناختی و انسان‌شناختی دارند، بیش‌تر برای توصیف حقایق و واقعیت‌های جهان هستی به کار گرفته می‌شود؛ اما در دانش‌های فقه، حقوق و اخلاق، که از افعال و روابط انسان‌ها و تعیین محدوده و محدودیت‌های آن بحث می‌کنند، واژه حق برای بیان اختیارات و امتیازاتی استفاده می‌شود که هر فردی از آن بهره‌مند می‌گردد.

برای پاسخ تفصیلی به پرسش‌های یادشده، نگارنده تلاش می‌کند تا نخست کاربرد حق را در دو معنای وصفی (حق بودن) و اسمی (حق داشتن) در دانش‌های فلسفه، عرفان و کلام از یک‌سو و دانش‌های حقوق، فقه و اخلاق از سوی دیگر، تفکیک کند و سپس معنای حق را در کاربردهای مختلف آن مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد.

۱. معنای لغوی حق

واژه حق در لغت به معنای مختلف به کار می‌رود که از جمله می‌توان ثبوت، مطابقت با واقع، درستی، راستی، یقین، عدل، سزاوار، صواب، سزا، نقیض باطل، بهره‌کشی، اسم خداوند، صفت خداوند، اسلام و مرگ را جزء این معانی برشمرد (ابن منظور؛ ۱۴۱۴: ۱۰ / ۴۹-۵۰؛ واسطی زبیدی؛ ۱۴۱۴: ۱۳ / ۷۹-۸۰؛ دهخدا؛ ۱۳۷۷: ۶ / ۹۱۴۲).

راغب در مفردات/الفاظ القرآن معنای اصلی واژه حق را موافقت و مطابقت با واقع می‌داند (۱۴۱۲: ۲۴۶)؛ ولی بیش‌تر فقها، ثبوت را معنای اصلی آن تلقی کرده و وجه جمع همه معانی لغوی حق برشمردند (حکیم؛ بی‌تا: ۶؛ خویی؛ ۱۴۱۹: ۲ / ۴۷؛ اصفهانی؛ ۱۴۱۸: ۱ /

۱۸؛ زحیلی؛ ۱۴۱۸: ۴ / ۲۸۳۸؛ جوادی آملی؛ ۱۳۸۳: ۷۴؛ مصباح یزدی؛ ۱۳۹۱: ۱ / ۲۱-۲۲ و موحد؛ ۱۳۸۱: ۳۹).

واژه حق در کاربرد لغوی می‌تواند به صورت اسم، صفت و فعل استفاده شود.

۲. کاربردهای اصطلاحی حق

واژه حق در کاربرد اصطلاحی می‌تواند در دانش‌های مختلف تعریف‌های متفاوت داشته باشد؛ از این رو، مفهوم حق در یک طبقه‌بندی کلی که از سوی متفکران غربی مطرح شده است، به دو معنای **حق بودن**^۱ و **حق داشتن**^۲ تفکیک شده است؛ چون ماهیت حق در این دو معنا تفاوت دارد. حق در قسم نخست، به معنای وصفی به کار می‌رود؛ در حالی که در قسم دوم، معنای اسمی و هنجاری دارد (نک: قاری سید فاطمی؛ ۱۳۸۰: ۲۱۱ و راسخ؛ ۱۳۸۱: ۱۸۶-۱۸۷).

در دانش‌های فلسفه، کلام و عرفان حق در معنای وصفی **حق بودن** اراده می‌شود؛ اما در دیگر دانش‌ها مانند فقه، حقوق، اخلاق، علوم سیاسی و جامعه‌شناسی در معنای **حق داشتن** به کار می‌رود (Donnelly, 1993: 9-10).

فیلسوفان اسلامی چون وارد مباحث حقوقی نشده‌اند، تنها حق را در معنای **حق بودن** به کار برده‌اند؛ در حالی که عالمان فقه، حقوق و اخلاق درباره چستی **حق** در معنای **حق داشتن** نیز بحث کرده‌اند؛ البته این طبقه‌بندی به معنای آن نیست که فیلسوفان، متکلمان و عرفا معنای **حق داشتن** را نپذیرند یا فقها و حقوق‌دانان و عالمان اخلاق معنای وصفی **حق بودن** را قبول نداشته باشند؛ بلکه تفکیک حق به دو قسم یاد شده از آن جهت مطرح می‌شود که سنخ مباحث این دو حوزه از دانش‌ها متفاوت است. مباحث دانش‌های فلسفه، کلام و عرفان چون به حوزه هستی‌شناسی، جهان‌شناسی و خداشناسی مربوط می‌شود، واژه حق نیز در این دانش‌ها در معنای وصفی **حق بودن** کاربرد دارد؛ اما دانش‌های فقه، حقوق و اخلاق چون در حوزه مباحث حقوق متقابل افراد بحث می‌کنند، واژه حق نیز در معنای اسمی **حق داشتن** کاربرد دارد. حتا کاربرد حق در معنای **حق داشتن** نیز در برخی موارد در کلام فیلسوفان اسلامی مشاهده می‌شود و آنان گاهی

¹. Being right

². Having a right

از حقوق خدا و انسان سخن گفته‌اند (نک: فارابی؛ ۱۹۹۵: ۱۵۸-۱۵۹ و صدرالم‌تألهین، ۱۹۸۱: ۳ / ۵۱۴)؛ لیکن درباره فلسفه و چیستی آن بحث نکرده‌اند.

۲-۱. کاربرد حق در معنای وصفی (اصطلاح فلسفی، کلامی و عرفانی)

در دانش‌های فلسفه، کلام و عرفان، حق بیش‌تر در معنای وصفی، یعنی **حق‌بودن** به کار رفته است؛ ازجمله در بیان فیلسوفان و متکلمان اسلامی می‌توان شش معنای وصفی را برای واژه حق برشمرد که عبارت‌انداز:

۱. وجود عینی: در این کاربرد، حق به معنای تحقق و ثبوت خارجی است و حقیقت شیء به واقعیت عینی آن اطلاق می‌شود. مقابل حق به این معنا، توهم و تخیل است؛
۲. واجب‌الوجود بالذات: گاهی به خداوند متعال که وجودش واجب بالذات است، حق اطلاق می‌شود؛ چنان‌که او را حضرت حق می‌خوانند؛
۳. وجود دایمی: به موجوداتی که وجود دایمی و زوال‌ناپذیر دارند؛ مثل مجردات و عقول نیز اطلاق می‌شود؛

۴. صفت عقیده: اگر باور و عقیده‌یی نسبت به واقع لحاظ گردد، در صورت مطابقت با آن، حق گفته می‌شود و در مقابل آن، باطل به کار می‌رود؛
۵. صفت قول و سخن: اگر سخن از حیث مطابقت با واقع و محکی خود، سنجیده شود، در صورت مطابقت با آن، حق گفته می‌شود و مقابل آن، کذب و باطل است؛
۶. صفت فعل: در صورتی که فعل و عمل، حکیمانه باشد، به آن نیز حق گفته می‌شود و مقابل آن، عبث، لهو و لغو است (نک: ابن سینا؛ ۱۴۰۴: ۴۸؛ سهروردی؛ ۱۳۷۵: ۱ / ۲۱۱؛ فخرالدین رازی؛ ۱۴۲۰: ۱ / ۱۱۹-۱۲۰؛ صدرالم‌تألهین؛ ۱۹۸۱: ۱ / ۸۹؛ آمدی؛ ۱۴۲۳: ۲ / ۵۱۳ و مصباح یزدی؛ ۱۳۹۱: ۱ / ۲۱-۶۳).

اما در عرفان واژه **حق** بیش‌تر در معنای اول و دوم استفاده می‌شود؛ زیرا عرفا حق را عین وجود و هستی دانسته و حقیقت وجود را تنها درباره ذات خداوند متعال به کار می‌برند. از نگاه آنان غیر از ذات حق تعالی هرچه هست مظاهر و تجلیات حضرت حق است؛ نه این‌که خود، وجود حقیقی و عینی داشته باشند (نک: ابن فناری؛ ۱۳۷۴: ۱۵۰؛ آملی؛ ۱۳۶۷: ۴۰۷ و ابن ترکه؛ ۱۳۷۸: ۱ / ۴۴۱).

۲-۲. کاربرد حق در معنای اسمی (اصطلاح فقهی، حقوقی و اخلاقی)

واژه حق در معنای اسمی **حق داشتن** در دانش‌های فقه، حقوق و اخلاق و دیگر علوم انسانی و علوم اجتماعی کاربرد دارد. در این دانش‌ها چون سخن از روابط افراد و حقوق و تکالیف آن‌ها به میان می‌آید، بحث حق داشتن و تکلیف داشتن مطرح می‌شود؛ اما درباره این که ماهیت حق در این کاربرد چیست؟ آیا حق به معنای سلطه و قدرت است یا اراده و اختیار، یا امتیاز و اختصاص و یا معنای دیگری دارد؟ در پاسخ به این پرسش، دیدگاه اندیش‌مندان این علوم متفاوت بوده و تعریف‌های مختلف از حق صورت گرفته‌است. برای دستیابی به معنای حق در کاربرد **حق داشتن** لازم است مهم‌ترین دیدگاه‌ها مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد و سپس جامع‌ترین تعریف برگزیده شود.

الف: حق در اصطلاح فقهی

آن چه از بیان فقها درباره معنای حق به دست می‌آید این است که آنان در تعریف حق بیش‌تر به حقوق وضعی و اعتباری نظر داشته‌اند، نه حقوق طبیعی مانند حق‌های بنیادین بشر؛ از این رو آنان واژه حق را بیش‌تر به معنای سلطنت، ملک، حکم و اعتبار تعریف کرده‌اند:

۱. **سلطنت**: برخی فقها حق را به سلطنت فعلیه تعریف می‌کند و آن را به دو طرف وابسته می‌داند، یکی صاحب حق و دیگری کسی که حق بر اوست (انصاری؛ ۱۴۱۵: ۳ / ۹).
۲. **مرتبه ضعیف از ملک**: برخی دیگر حق را نوعی ملک می‌داند و معتقد اند صاحب حق علاوه بر سلطنت، مالک متعلق حق است (طباطبایی یزدی؛ ۱۴۲۱: ۱ / ۵۵ و ۵۷).
۳. **نوعی از حکم**: از دیدگاه بعضی فقیهان، حق همان حکم است و هر دو، ماهیت یگانه دارند (نک: زحیلی؛ ۱۴۱۸: ۴ / ۲۸۳۸). بعضی در توجیه این سخن گفته‌اند: چون قوام حق و حکم هر دو به اعتبار صرف است؛ بنابراین هر دو ماهیت واحد دارند و فرقی بین آن دو نیست (خویی؛ ۱۴۱۹: ۲ / ۴۴-۴۵).

۴. **اختصاص**: برخی حق را به معنای اختصاص می‌دانند که شرع از طریق آن نوعی سلطه یا تکلیف را اثبات می‌کند (زرقاء؛ ۱۴۲۰: ۱۹ و زحیلی؛ ۱۴۱۸: ۴ / ۲۸۳۹). علامه طباطبایی حق را به معنای اختصاصی تعریف می‌کند که نخست در عالم تکوین وجود دارد و سپس در اجتماع در حوزه امور قراردادی اعتبار می‌شود (طباطبایی؛ ۱۴۱۷: ۲ / ۵۴ و طباطبایی؛ ۱۳۸۶: ۲ / ۲۱۷).

۵. **اعتبار:** برخی دیگر از فقها معنای اصلی حق را اعتبار می‌دانند، که از سوی عقلا یا شارع اعتبار می‌شود و آثاری بر آن مترتب می‌گردد؛ چنان‌که گفته‌اند: حق اعتباری است که اثرش سلطنت است؛ نه این‌که خودش سلطنت باشد (آخوند خراسانی؛ ۱۴۰۶: ۴)، یا حق امر اعتباری است اعم از این‌که اعتبار عقلایی باشد یا شرعی (خمینی؛ ۱۴۲۱: ۱ / ۳۹).

۶. **اعتبارات مستقل در مصادیق گوناگون:** برخی فقها حق را به معنای اعتبار خاص می‌دانند که در هر مورد به معنای مخصوصی اعتبار می‌شود. طبق این دیدگاه، حق معنای واحدی ندارد؛ بل که به صورت مشترک لفظی به کار می‌رود (اصفهانی؛ ۱۴۱۸: ۱ / ۲۰).

ب: حق در اصطلاح حقوقی

مفهوم حق در دانش حقوق نسبت به اصطلاح فقهی، کاربُرد گسترده‌تری دارد؛ چون در میان فقها حق بیش‌تر به اموری اطلاق می‌شود که قابل اسقاط و نقل و انتقال باشند؛ مثل حق شفعه و حق خیار؛ ولی امتیازاتی که این آثار را ندارد و خارج از اختیار انسان است، از نظر فقهی حکم شمرده می‌شود؛ درحالی‌که چنین امتیازاتی در علم حقوق نیز حق به‌شمار می‌رود. گرچه در میان فقها نیز در این‌که آیا حق باید تمامی آثار اسقاط‌پذیری و نقل و انتقال را داشته باشد یا نه، اختلاف نظر وجود دارد؛ اما بیش‌تر آنان حداقل وجود بعضی این آثار را ضروری می‌دانند (نک: موسویان؛ ۱۳۸۲: ۶۵-۷۵).

بنابراین، مفهوم حق در علم حقوق شامل حکم در اصطلاح فقهی نیز می‌شود؛ چنان‌که بعضی توانایی‌ها و امتیازات، مثل حق آزادی بیان، حق آزادی مطبوعات و حق حریم خصوصی که در فقه همه‌گی از نوع اباحه و جواز خوانده می‌شوند، در دانش حقوق، حق به‌شمار می‌آیند (محقق داماد؛ ۱۳۸۵: ۱۷۳-۱۷۶).

مهم‌ترین معانی‌یی که در دانش حقوق در تعریف حق مطرح شده است، معانی اختیار، امتیاز و منفعت است، که در این میان حقوق‌دانان مسلمان حق را بیش‌تر به امتیاز و اختیار یا قدرت تعریف کرده‌اند؛ اما بین حقوق‌دانان و فیلسوفان حقوق غربی معانی انتخاب و منفعت بیش‌تر رایج است.

۱. **اختیار (اراده یا قدرت):** برخی حقوق‌دانان مسلمان حق را به معنای اختیار دانسته و این‌گونه تعریف می‌کنند: «حق اختیاری است که قانون برای فرد شناخته که بتواند عملی را انجام و یا آن را ترک نماید» (امامی؛ ۱۳۸۹: ۴ / ۵).

برخی دیگر در تعریف حق از واژه قدرت استفاده کرده و چنین تعریف می‌کنند: «حق قدرتی است که انسان در تنازع بقا در رابطه با انسان یا انسان‌های دیگر کسب می‌کند. خواه آن را از راه درست به دست آورده باشد یا از راه نادرست» (جعفری لنگرودی؛ ۱۳۸۰: ۱۶). در این زمینه بعضی حتا تصریح کرده‌اند که حق، قدرت برخاسته از قانون است، به گونه‌یی که بدون قانون، حقی قابل تصور نیست (عبدالكافی و القاضي؛ ۲۰۰۶: ۱۴۸).
 برخ فیلسوفان حقوق غربی نیز حق را در این معنا به کار برده و به انتخاب^۳ یا اراده^۴ تعبیر کرده‌اند. هارت می‌گوید: «حق از سنخ اراده بوده و به معنای قدرت انتخاب است. بر این اساس، هر جایی که حقی مطرح شود، تکلیف نیز ایجاد می‌شود و صاحب حق در این میان می‌تواند با اراده خود انجام تکلیف را بخواهد یا از آن صرف نظر کند» (Jones; 1994: 32).

۲. منفعت^۵: بعضی دیگر اندیش‌مندان غربی مثل بنتام، مک کورمیک، لیونز و رز، حق را به معنای سود یا منفعت دانسته‌اند (Jones; 1994: 26-29) و افرادی هم مثل ایرینگ و سالموند آن را به سود حمایت شده توسط قانون تعریف کرده‌اند (نیویان؛ ۱۳۸۸: ۱۷۰-۱۷۱).

۳. امتیاز: معنای دیگری که برای حق بیان شده، امتیاز است. امتیاز چیزی است که صاحب حق با برخورداری از آن نسبت به دیگران در موقعیت ویژه و ممتاز قرار می‌گیرد. بر اساس این معنا، برخی در تعریف آن گفته‌اند: حق امتیازی است که قواعد حقوق، برای تنظیم روابط اشخاص به سود پاره‌یی از آنان در برابر دیگران ایجاد می‌کند (کاتوزیان؛ ۱۳۸۲: ۲۴۷).

یکی از حقوق‌دانان که سعی کرده با برشمردن ویژه‌گی‌های حق، تعریف جامعی از آن ارائه کند، چنین می‌نویسد:

حق امتیاز و نفعی است متعلق به شخص، که حقوق هر کشور در مقام اجرای عدالت از آن حمایت می‌کند و به او توان تصرف در موضوع حق و منع دیگران از تجاوز به آن را می‌دهد (کاتوزیان؛ ۱۳۸۵: ۳ / ۴۴۲).

در این تعریف گرچه عناصر مختلف اختیار، منفعت، قدرت، تعلق به شخص و امتیاز جمع شده است؛ اما عنصر «امتیاز»، معنای اصلی حق تلقی می‌شود؛ زیرا وی معتقد است

³. The choice

⁴. The will

⁵. The benefit

اگر تمامی ویژه‌گی‌ها در امتیاز جمع باشد، حق شمرده می‌شود (کاتوزیان؛ ۱۳۸۵الف: ۱۶۱-۱۶۲).

۴. شایسته‌گی: برخی حق را به معنای شایسته‌گی و لیاقت تعریف کرده‌اند، یعنی حق شایسته‌گی داشتن موجودی نسبت به چیزی است (طالبی؛ ۱۳۹۳: ۷۲).
در این تعریف سعی شده است که برای حق معنایی ارائه شود که همه انواع آن اعم از حق‌های قانونی و اخلاقی و اعم از حق‌های طبیعی و قراردادی را در برگیرد.

ج: حق در اصطلاح اخلاقی

درباره تحلیل معنای اصطلاحی حق در علم اخلاق اگرچه برخی به دلیل معادل انگلیسی آن که (Right) به معنای «درست» در مقابل (Wrong) به معنای «نادرست» است، دچار اشتباه شده و به جای تعریف حق اخلاقی به دنبال تحلیل ماهیت درست و نادرست و یا خوب و بد اخلاقی رفته و به بیان ملاک درست و نادرست بودن افعال انسانی پرداخته‌اند (نک: نبویان؛ ۱۳۸۸: ۳۲-۳۳ و رضانی؛ ۱۳۹۰: ۹۸)؛ درحالی‌که چپستی خوب و بد یا درست و نادرست اخلاقی نمی‌توانند بیان‌گر حقوق اخلاقی باشند؛ زیرا کاربرد حق در معنای یاد شده از نوع معنای وصفی و «حق بودن» است نه معنای اسمی و «حق داشتن»؛ در صورتی‌که وقتی از حقوق اخلاقی مانند حق پدر و مادر بر فرزندان یا حق فرزندان بر پدر و مادر و یا حق همسایه و ... سخن گفته می‌شود، معنای «حق داشتن» مورد نظر است نه حق بودن؛ بنابراین، واژه حق در علم اخلاق با این که می‌تواند در کاربرد وصفی و «حق بودن» و به معنای عمل و فعل «درست» اطلاق شود؛ اما وقتی از حقوق اخلاقی سخن به میان می‌آید معنای اسمی و «حق داشتن» منظور است. از این رو، واژه حق در اصطلاح اخلاقی نیز اختیار یا منفعت یا امتیاز و یا شایسته‌گی خواهد بود که صاحب حق از آن بهره‌مند می‌شود.

حق‌های اخلاقی و حق‌های حقوقی (قانونی) تفاوت ماهوی ندارند؛ بل که همه آن‌ها، نوعی امتیاز و شایسته‌گی یا قدرت و اختیار برای صاحب حق ایجاد می‌کنند. تفاوت این دو نوع حق در خاستگاه و ضمانت اجرایی آن‌ها است؛ چون حقوق اخلاقی حق‌هایی است که اولاً، منشأ طبیعی و فطری دارد و به حکم عقل و وجدان ضروری شناخته شده و مستقل از قانون و بدون تکیه بر آن معتبر تلقی می‌گردد؛ ثانیاً، پشتوانه اجرایی آن صرفاً درونی است که رعایت نکردن آن سبب ملامت وجدان شده و نکوهش مردم را در پی دارد؛ اما از ضمانت اجرای بیرونی (دولتی) برخوردار نیست؛ درحالی‌که حق‌های حقوقی (قانونی) اولاً، وضعی و قراردادی است؛ زیرا برخاسته از قانون و قدرت حکومت است؛ ثانیاً، ضمانت اجرای بیرونی

دارد و با قطع نظر از محتوای اخلاقی اش مورد حمایت قرار می‌گیرد؛ از این جهت می‌تواند برحسب تنوع فرهنگ‌ها و نظام‌های حقوقی از کشوری تا کشور دیگر تفاوت پیدا کند (موحد؛ ۱۳۸۱: ۵۹-۶۰ و نبویان؛ ۱۳۸۸: ۲۲۸-۲۳۶).

۳. نقد و بررسی معانی حق

کاربرد حق در فلسفه، عرفان و کلام به معنای وصفی «حق بودن» متناسب با مقتضای موضوع آن علوم است؛ چون موضوع فلسفه، وجود و هستی است و در آن از حقیقت وجود و مراتب و اقسام آن بحث می‌شود و موضوع عرفان نیز مطلق وجود است که بیش‌تر به ذات حق تعالی اطلاق می‌شود و در علم کلام نیز از خداشناسی، انسان‌شناسی و آفرینش جهان و مبدأ و معاد بحث می‌شود؛ از این‌رو، «حق» در این حوزه‌ها بیش‌تر در معنای وصفی کاربرد دارد، چنان‌که گاهی به‌وجود عینی و وجود دایمی اطلاق می‌شود و گاهی به ذات حق تعالی و هم‌چنین گاه صفت قول، فعل و عقیده قرار می‌گیرد؛ اما حق در علم فقه، حقوق و اخلاق، بیش‌تر در معنای اسمی «حق داشتن» کاربرد دارد. بر این اساس، اندیش‌مندان این علوم تلاش کرده‌اند تا تعریف‌های گوناگونی را از «حق» در کاربرد «حق داشتن» ارائه کنند؛ لیکن این تعریف‌ها تا حدوی خالی از اشکال نیست؛ چون برخی یا جامع نیستند و شامل همه انواع حق نمی‌شوند و یا مانع نیستند و برخی اموری غیر از حق را نیز دربر می‌گیرند. در این‌جا بعضی اشکالات تعریف‌های یاد شده به صورت مختصر بررسی شده و در نهایت تعریفی که جامع و مانع بوده و می‌تواند همه انواع حق را دربر گیرد، برگزیده می‌شود.

۱. سلطنت که در اصطلاح فقهی به‌عنوان معنای حق مطرح شد، نمی‌تواند همه مصادیق حق را شامل شود؛ زیرا در مواردی حق وجود دارد؛ اما سلطنتی برای صاحب حق نیست، مثل حق تحجیر در صورتی که برای کودک منتقل شود یا از ابتدا برای شخص محجور به‌وجود آید. در این موارد با وجود این که حق صدق می‌کند، سلطنت صادق نیست. ۲. ملک دانستن حق نیز جامعیت ندارد، چون بسیاری از حق‌ها از نوع ملک نیستند، مثل حق ابوت، حق ولایت و حق حضانت که همه‌گی حق‌اند؛ اما ملک به‌شمار نمی‌روند (نک: زحیلی؛ ۱۴۱۸: ۴ / ۲۸۳۸).

۳. اتحاد حق و حکم نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا از نظر فقهی اکثر حق‌ها قابل اسقاط و نقل و انتقال است؛ درحالی که حکم خارج از اراده انسان و غیر قابل اسقاط است.

۵. تعریف حق به سود و منفعت دارای اشکالات متعدد است. از جمله این که در مواردی حق وجود دارد، ولی هیچ‌گونه سودی برای صاحب حق به‌وجود نمی‌آورد، مثل حق تصرف

در اموال میت برای وصی که او حق تصرف دارد؛ اما این حق برای خودش سودی ایجاد نمی‌کند؛ بل که فرزندان میت از آن سود می‌برند (نک: نبویان؛ ۱۳۸۸: ۱۳۷).

۶. معنای اختیار یا اراده و انتخاب نیز با اشکالات متعدد روبه‌رو است، از جمله این که اولاً، در برخی مصادیق حق، صاحب حق اختیار و اراده‌یی در اسقاط حق ندارد یا به تعبیر دیگر صاحب حق نمی‌تواند با انتخاب خود از حق صرف نظر کند؛ مثل حق ابوت، حق ولایت و حق حیات؛ ثانیاً، برخی موارد حق وجود دارد، اما صاحبان حق از خود توانایی اراده و انتخاب ندارند، مثل جنین، کودکان و عقب‌مانده‌گان ذهنی؛ بنابراین، معنای اختیار و اراده نیز جامع نبوده و همه حق‌ها را شامل نمی‌شود (نک: طالبی؛ ۱۳۹۰: ۱۱۸).

۷. دیدگاهی که حق را به معنای اعتبار مستقل در هر مورد و مصداق آن می‌داند، با این مشکل مواجه است که حق ماهیت واحد نداشته باشد و صرفاً مشترک لفظی باشد؛ در حالی که بالوجدان از مفهوم حق در تمامی مصادیق آن، ماهیت واحد به ذهن می‌آید و گرنه سخن گفتن از حق مطلق بدون تعیین مضاف‌الیه آن بی‌معنا خواهد بود.

۸. اعتبار دانستن معنای حق نیز درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اعتباری بودن، تنها بیان‌کننده ماهیت حق‌های قانونی است، نه معنای آن. با این بیان که حق‌های قانونی و فقهی ماهیت اعتباری دارد و توسط شارع و قانون‌گذار وضع و اعتبار می‌شود، نه این که واقعیت عینی و تکوینی باشد؛ اما همین حقوق در عین حال می‌تواند معنای خاصی داشته باشد، مثل سود، اختیار و امتیاز؛ بنابراین، حق در عین اعتباری بودن، معنای خاصی را با خود دارد.

۹. تعریف حق به امتیاز اگرچه نسبت به تعریف‌های دیگر جامع به‌شمار می‌آید؛ اما با این اشکال روبه‌رو است که حق یک معنای نسبی باشد؛ زیرا امتیاز یک معنای نسبی است که درک آن وابسته به دو طرف بوده و نیاز به مابه‌الامتیاز دارد؛ یعنی اولاً باید دو طرف به‌عنوان «ما عنه‌الامتیاز» و «ما له‌الامتیاز» وجود داشته باشد و ثانیاً، امر سومی به‌عنوان «ما به‌الامتیاز» نیز موجود باشد تا سبب متمایز شدن صاحب حق نسبت به طرف دیگر شود؛ اما حق یک مفهوم نفسی بوده و به تنهایی قابل درک است.

۱۰. تعریف حق به اختصاص اشکالات تعریف‌های پیشین را ندارد؛ چون هم حق‌های طبیعی و هم حق‌های اعتباری و قرار دادی را شامل شود؛ اما به‌نظر می‌رسد «شایسته‌گی» مناسب‌ترین معنایی است که می‌تواند همه مصادیق حق را پوشش دهد. اگر حق را به معنای شایسته‌گی بدانیم، آن‌گاه هم قدرت، اختیار و اراده در آن می‌گنجد و هم نظریه‌های منفعت، ملک و ... را شامل می‌شود؛ یعنی اگر حق، شایسته‌گی‌یی باشد که صاحب حق از

آن برخوردار است، در این صورت گاهی برای صاحب حق قدرت و سلطنت ایجاد می‌کند، گاهی اختیار و اراده به وجود می‌آورد، گاهی سود و منفعت می‌بخشد و در مواردی سبب ملک می‌شود؛ بنابراین، معنای شایسته‌گی برای حق یک معنای جامع و مانع به شمار می‌آید؛ چون اولاً، با اشکالات تعریف‌های دیگر مواجه نیست و ثانیاً، حق‌های طبیعی انسان مانند حق حیات، حق آزادی و ... را که از قلمرو نقل و انتقال و اسقاط‌پذیری بیرون هستند نیز شامل می‌شود.

نتیجه‌گیری

بررسی معنای حق در دانش‌های مختلف نشان می‌دهد که این واژه در کاربرد اصطلاحی خود دو نوع معنای متفاوت دارد که عبارت‌اند از: «حق بودن» و «حق داشتن». حق بودن یک معنای وصفی است که در دانش‌های فلسفه، کلام و عرفان باتوجه به تناسب موضوعات آن‌ها استفاده می‌شود؛ اما حق داشتن معنای اسمی است و در دانش‌های فقه، حقوق و اخلاق که چه‌گونه‌گی روابط فردی و اجتماعی افراد را تعریف می‌کند، به کار گرفته می‌شود. درباره معنای و ماهیت حق در دانش‌های فقه، حقوق و اخلاق نیز تعریف‌های مختلف صورت گرفته است. برخی حق را ملک دانستند، برخی آن را به سلطه، قدرت، اختیار و انتخاب تعریف کردند و برخی دیگر آن را نوعی سود و منفعت تلقی کردند و عده‌یی هم حق را امتیاز، اختصاص و شایسته‌گی صاحب حق معرفی کردند؛ اما معانی یادشده به دلیل برخی اشکالاتی که بر آن‌ها وارد است، نمی‌توانند تعریف جامع و مانع برای حق باشند؛ از این‌رو، در تعریف حق، معنای «شایسته‌گی» نسبت به دیگر معانی جامع به نظر می‌رسد؛ چون این معنا برای صاحب حق ویژگی‌یی را اثبات می‌کند که او را از دیگران متمایز ساخته و متناسب با موضوع حق، گاهی ممکن است برای وی ملک ایجاد کند و گاهی سلطه و قدرت یا اراده و اختیار بدهد و گاهی سود و منفعت ببخشد.

سرچشمه‌ها

منابع فارسی

۱. ابن ترکه، صائن‌الدین علی بن محمد. (۱۳۷۸). *شرح فصوص الحکم*. چاپ اول. قم: انتشارات بیدار.
۲. ابن سینا، حسین عبدالله. (بن ۱۴۰۴ق). *الشفاء (الالهیات)*. تصحیح: سعید زاید. قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.

۳. ابن فناری، محمد. (۱۳۷۴). **مصباح الأنس (شرح مفتاح الغیب)**. چاپ اول. تهران: انتشارات مولی.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). **لسان العرب**. تصحیح: احمد فارس صاحب الجوائب. بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.
۵. اصفهانی، محمد حسین کمپانی. (۱۴۱۸ق). **حاشیه کتاب المکاسب**. ج ۱. تصحیح: عباس محمد آل سیاح قطیفی. قم: انوار الهدی.
۶. امامی، حسن. (۱۳۸۹). **حقوق مدنی**. ج ۴. تهران: انتشارات اسلامی.
۷. انصاری، مرتضی. (۱۴۱۵). **کتاب المکاسب**. ج ۳. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۸. آخوند خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۰۶ق). **حاشیه المکاسب**. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۹. آمدی، سیف‌الدین. (۱۴۲۳ق). **أبکار الأفكار فی اصول الدین**. تحقیق: احمد محمد مهدی. قاهره: دارالکتب.
۱۰. آملی، سید حیدر. (۱۳۶۷). **المقدمات من کتاب نص النصوص**. چاپ دوم. مشهد: انتشارات توس.
۱۱. جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۸۰ش). **مقدمه عمومی علم حقوق**. تهران: گنج دانش.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۳). **فلسفه حقوق بشر**. قم: اسراء.
۱۳. حکیم، سید محسن طباطبایی. (بی‌تا). **نهج الفقاهه**. قم: انتشارات ۲۲ بهمن.
۱۴. خمینی، سید روح‌الله. (۱۴۲۱ق). **کتاب البیع**. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۵. خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۱۹ق). **مصباح الفقاهه**. مقرر: محمد علی توحیدی.
۱۶. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). **لغت‌نامه دهخدا**. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۷. راسخ، محمد. (۱۳۸۱). **حق و مصلحت (مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش)**. تهران: طرح نو.
۱۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). **مفردات ألفاظ القرآن**. لبنان - سوریه: دار العلم - الدار الشامیه.
۱۹. رمضانی، علی. (۱۳۹۰). «معنای «حق». در نگاه اندیشمندان اسلامی». مجله معرفت حقوقی. سال اول. شماره دوم. ۸۹-۱۱۱.
۲۰. زحیلی، وهبه. (۱۴۱۸ق). **الفقه الاسلامی و ادلته**. چاپ چهارم. دمشق: دارالفکر.
۲۱. زرقاء، مصطفی احمد. (۱۴۲۰ق). **المدخل الى نظریة الالتزام العامة فی الفقه الاسلامی**. چاپ اول. دمشق: دارالقلم.

۲۲. سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۷۵). **مجموعه مصنفات شیخ اشراق**. تصحیح: هانری کربن، سید حسین نصر و نجفقلی حبیبی. چاپ دوم. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۳. صدرالمآلهین، محمد بن ابراهیم. (۱۹۸۱م). **الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة**. چاپ سوم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۴. طالبی، محمد حسین. (۱۳۹۰). «چالشی در مهم‌ترین نظریه‌های فلسفی غرب دربارهٔ **معنای حق**». تهران: نامه مفید. شماره ۸۸. ۱۰۳-۱۲۲.
۲۵. طالبی، محمد حسین. (۱۳۹۳). **درآمدی بر فلسفه حق**. قم: پژوهش‌گاه حوزه و دانش‌گاه.
۲۶. طباطبایی یزدی، محمد کاظم. (۱۴۲۱ق). **حاشیة المکاسب**، ج ۱، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
۲۷. طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۸۶). **اصول فلسفه و روش رئالیسم**. چاپ پانزدهم. تهران: انتشارات صدرا.
۲۸. طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ق). **المیزان فی تفسیر القرآن**. چاپ پنجم. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
۲۹. عبدالکافی، اسماعیل عبدالفتاح و القاضی، زکریا. (۲۰۰۶م). **معجم مصطلحات حقوق الانسان**. قاهره: مرکز الاسکندریة للکتاب.
۳۰. فارابی، ابونصر. (۱۹۹۵م). **آراء اهل المدينة الفاضلة و مضادتها**. شرح: علی بو ملحم. چاپ اول. بیروت: مکتبة الهلال.
۳۱. فخرالدین رازی، محمد بن عمر. (۱۴۲۰ق). **تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)**. چاپ سوم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۲. قاری سید فاطمی، محمد. (۱۳۸۰). «**تحلیل مفاهیم کلیدی حقوق بشر معاصر حق، تعهد، آزادی، برابری و عدالت**». تهران: تحقیقات حقوقی. شماره ۳۳ و ۳۴. ۲۰۹-۲۶۶.
۳۳. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۲). **مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران**. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۳۴. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۵الف). **حق، حکم و تکلیف: گفت‌وگو با جمعی از اساتید حوزه و دانش‌گاه**. به کوشش: سیف‌الله صرامی. چاپ اول. قم: پژوهش‌گاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳۵. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۵ب). **فلسفه حقوق**. جلد ۳. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۳۶. محقق داماد، سید مصطفی. (۱۳۸۵). «**گفت‌وگو با حجة الاسلام و المسلمین دکتر محقق داماد**». **حق، حکم و تکلیف**. به کوشش سیف‌الله صرامی. قم: پژوهش‌گاه علوم و فرهنگ اسلامی. ۱۷۱-۱۹۴.

۳۷. مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۹۱). **نظریه حقوقی اسلام**. تحقیق و نگارش محمد مهدی نادری قمی و محمد مهدی کریمی نیا. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۸. موحد، محمد علی. (۱۳۸۱). **در هوای حق و عدالت**. تهران: نشر کارنامه.
۳۹. موسویان، سید ابوالفضل. (۱۳۸۲). **ماهیت حق**. تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج.
۴۰. نبویان، محمود. (۱۳۸۸). **حق و چهار پریش بنیادین**. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۴۱. واسطی زبیدی، سید محمد مرتضی. (۱۴۱۴ق). **تاج العروس من جواهر القاموس**. تصحیح: علی شیری. چاپ اول. بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
- منابع انگلیسی:

42. Donnelly, Jack. (1993). **Universal Human Rights in Theory and Practice**. Ithaca. New York: Cornell University press.
42. Jones, Peter. (1994). **Rights**. New York: St. Martin's Press. First published.